

## نقد برداشت‌های دکتر سروش از مسأله‌ی خاتمیت در خصوص امامت

دکتر توفیق اسداف (عضو هیئت علمی دانشگاه مجازی المصطفی (ص))

### چکیده

دکتر عبدالکریم سروش که یکی از معاصرین در حوزه‌ی روشنفکری دینی می باشد، از مسأله‌ی خاتمیت برداشت‌های متفاوتی داشته است. ایشان در این مورد بحث‌های مختلفی را مطرح کرده است که ما در این مقاله همه‌ی سخنان ایشان را در این خصوص، به دو مرحله تقسیم نمودیم. در مرحله‌ی اول فلسفه‌ی خاتمیت را از دیدگاه ایشان بیان کرده و سپس اشکالات بحث را مطرح نمودیم. به عقیده‌ی دکتر سروش پیامبر اسلام (ص) بر خلاف انبیای دیگر، تمام تجربه‌ی باطنی تفسیر نشده‌ی خود را در اختیار مردم گذاشت، و به همین خاطر هر کسی که به قرآن کریم مراجعه کند، با تفسیر و برداشتی روبه‌رو است که عین باریدن وحی بر او می ماند. و به همین خاطر هر کس می تواند از دین، فهم جدیدی داشته باشد. همین یک دلیل، یعنی دوام یافتن وحی، راز خاتمیت است. و در مرحله دوم، نتیجه‌ی آن است که ایشان از مفهوم خاتمیت به دست آورده، مورد انتقاد قرار دادیم. آقای سروش نتیجه‌ی ختم نبوت را آزادی نهایی عقل دانسته و همان آزادی را به معنای پایان رسیدن ولایت مطلقه‌ی اولیای الهی تفسیر می کند.

**کلمات کلیدی:** دکتر سروش، خاتمیت، امامت، وحی، عقل

### مقدمه

علمای شیعه با الهام گرفتن از قرآن کریم و سنت نبوی برای امام و ویژگیهای نبوی مثل عصمت، علم لدنی و منصوب شدن از سوی خدا قایلند. از این لحاظ شاید در این جا سؤال شود که آیا از دیدگاه شیعه، با توجه به ویژگیهای مشترک مذکور، بین نبوت و امامت چه نسبتی دارد؟ به عبارت دیگر، فرق این دو مقام چیست؟ و امامت چگونه با خاتمیت سازگار است؟

در پاسخ به این سؤال، علمای شیعه در طول تاریخ جوابهای گوناگونی دادند،<sup>۱</sup> حتی عالمان بزرگ شیعه، از جمله شیخ طوسی رساله ای تک نگاره به اسم «الرسائل العشر»<sup>۲</sup> و نیز شیخ مفید کتابی به اسم «فرق بین نبی و امام» در این مورد نوشته اند.

شیخ طوسی در رساله خود نسبت بین نبی و امام را چنین تبیین می کند:

«نبی، بدون واسطه بشری از طرف خداوند پیام رسان است. و چنین مقامی فقط مختص نبی است. امامان و حتی راویان حدیث نیز به یک معنی پیام آور خداوند هستند، لکن به واسطه بشر».<sup>۳</sup>

شیخ مفید دیدگاه شیخ طوسی را در این بحث، مطابق با نظر جمهور شیعه می داند.<sup>۴</sup> البته مقدس اردبیلی این تفاوت را به گونه دیگری بیان می کند. چنان که در فرق امام و نبی چنین می نویسد:

«امام از طرف خداوند و به وسیله انسان (نبی)، بر مردم در امور دین و دنیا مثل پیامبر (ص) حاکمیت می کند. فرقی فقط در این است که رسول از جانب خدا بدون واسطه آدمی نقل می کند، اما امام به وسیله رسول،... لکن هر فایده ای که بر پیامبر (ص) مترتب می شود، بر وجود ولی و نایب او نیز مترتب می گردد».

و از طرفی، بر کسی پوشیده نیست که خاتم النبیین بودن حضرت محمد (ص) یکی از عقاید ضروری اسلام<sup>۵</sup> است که مهمترین منشأ این عقیده، خود قرآن کریم است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ».<sup>۶</sup>

«محمد (ص) پدر هیچ یک از مردان شما نیست لیکن او رسول خدا و خاتم انبیا است».

و پیامبر اکرم (ص) در فرصتهای مختلف فرموده است: «لَا نَبِيَّ بَعْدِي».<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup> - رجوع شود به: «کتاب الامامة» و «المسائل الجلیة» از شیخ طوسی

<sup>۲</sup> - «رسالة فی الفرق بین النبى و الامام» ص 119-114

<sup>۳</sup> - الرسائل العشر، ص 111-114

<sup>۴</sup> - فرق بین نبی و امام، ص 24

<sup>۵</sup> - الاقتصاد فی الاعتقاد، ج 1، ص 83، باب حادی عشر، ص 170

<sup>۶</sup> - احزاب، 40

<sup>۷</sup> - «بعد از من پیامبری نمی آید». صحیح بخاری، جزء 11، ص 271، ح 3196

و راغب در «مفردات» در این که چرا قرآن کریم به حضرت رسول(ص) «خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» گفته، چنین می نویسد: «(گفتن) خَاتَمَ النَّبِيِّينَ به سبب این است که او نبوت را ختم کرد، یعنی با آمدن خودش نبوت را به اتمام رساند».<sup>8</sup>

و «نبی» نیز کسی است که حامل خبری از غیب باشد و آن غیب عبارت از دین و حقایق آن است، و لازمه این حرف این است که وقتی نبوتی بعد از رسول خدا (ص) نباشد، رسالتی هم نخواهد بود، چون رسالت، خود یکی از اخبار و انبای غیب است، وقتی بنا باشد انبای غیب منقطع شود، و دیگر نبوتی و نبیی نباشد، قهراً رسالتی هم نخواهد بود.<sup>9</sup>

بر اساس آنچه در تواریخ اسلامی آمده، پیامبر(ص) تا سال سوم بعثت دعوت مخفیانه انجام می داد، و مامور به دعوت عمومی نبود، تا این که آیه شریفه ذیل نازل شد:

«وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»<sup>10</sup>

و می دانیم که پیامبر (ص) بعد از نزول آیه مذکور، در جلسه خصوصی با بستگان خویش دست علی (ع) را گرفته و به طور صریح فرمود: «إِنْ هَذَا آخِي وَ وَصِي وَ خَلِيفَتِي فَاذْعَبُوا لِي وَ اطِيعُوا»<sup>11</sup>  
«این است برادر من، و وصی من! و جانشین من در میان شما! پس به فرمان او گوش فرا دهید! و از او اطاعت نمائید!»

عمل رسول خدا(ص) نشان می دهد که نبوت و خلافت هرگز از یکدیگر جدا نمی شود، و رابطه تگاتنگ اینها تا روز قیامت ادامه دارد. و نباید بین نبوت با امامت فاصله بیفتد.

### فلسفه خاتمیت از دیدگاه دکتر سروش

دکتر سروش مدعی است که سرّ و راز خاتمیت از آن جهت است که پیامبر اسلام(ص) برخلاف پیامبران دیگر، تجربه تفسیر نشده خود را که عین کلمات خداوند است، در اختیار مردم می گذارد، تا همه بتوانند با مراجعه به آن حاجات خود را بر طرف کنند:

<sup>8</sup> - «خَاتَمَ النَّبِيِّينَ، لَأَنَّهُ خَتَمَ النَّبُوَّةَ، أَيْ: تَمَمَهَا بِمَجِيئِهِ». المفردات فی غریب القرآن، ص 274، مادة ختم

<sup>9</sup> - المیزان، ج 12، ص 325

<sup>10</sup> - «و (نخست) خویشان نزدیکت را (از خدا) بترسان». شعرا، 214

<sup>11</sup> - این فقره از روایت را با کمی خلاصه از «دلائل الصدق» ج 2، ص 233 نقل کردیم. در همین مضمون: الكامل فی التاریخ، ص 106

تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی حاتم)، ج 9، ص 282. برای بحث گسترده از اسناد همین حدیث مراجعه شود: الغدیر، ج 2، 278-289

«تفاوتی که پیامبر خاتم با سایر پیامبران داشته است، ظاهراً همین است که نزد پیامبران دیگر ادعا نشده است که عین کلمات خداوند در اختیار مردم قرار گرفته است؛ پیامبران تجارب روحانی - باطنی داشتند و درک خودشان را از آن تجارب در اختیار امتشان قرار می دادند، ولی نزد پیامبر اسلام عین تجربه باطنی پیامبر، بدون تفسیر در اختیار مردم قرار می گیرد، یعنی خود قرآن».<sup>۱۲</sup>

ایشان در بیان فرق نظریه خود در راز خاتمیت دین اسلام با نظریه مرحوم اقبال لاهوری، تفسیر مردم را از تجربه تفسیر نشده ی پیامبر اسلام (ص) این گونه تلقی می کند که همین تجربه همیشه به نحو تازه و دست نخورده می ماند. و ما هر موقع آن را تفسیر کنیم بر ما وحی تازه می گردد:

«ظاهراً ای شان (مرحوم لاهوری) طفولیت به شر را سبب حاجت به دین می شمارد؛ گویی از به شر بالغ، رفته رفته رفع حاجت می شود؛ اما سخن بنده این است که ما با یک تجربه باطنی تفسیر نشده روبرو هستیم و لذا آن را م ستمراً تفه سیر می کنیم و لذا م ستمراً بر ما وحی می بارد... پس به این معنا باید گفت: "دوام یافتن وحی" راز خاتمیت است؛ چون وحی پیامبر همچنان زنده است و پیامبر همچنان حاضر است، حاجت به پیامبر دیگر نیست».<sup>۱۳</sup>

او ادعای خود را چنین توجیه می کند که پیامبر اسلام (ص) شارح خاتم نیست، بلکه فقط خاتم انبیا است: «خاتم النبیین آمده است، اما خاتم الشارحین نیامده است... اگر چه دین خاتم داریم، ولی فهم خاتم نداریم».<sup>۱۴</sup>

به ادعای آقای سروش بعد از خاتمیت پیامبر اسلام (ص) تجارب عرفا می تواند دین را فربه و غنی سازد؛ یعنی، همان گونه که پیامبر (ص) دارای تجربه نبوی بود، بعد از ایشان هم، عارفان تجربه او را ادامه می دهند. به همین وسیله دین خدا همیشه زنده و فربه تر می ماند:

«چون وحی، تجربه دینی است، و تجربه دینی درباره دیگر انسانها نیز روی می دهد، پس تجارب دینی دیگر نیز، به فربهی و غنای دین می افزاید و با گذشت زمان، دین بسط و گسترش پیدا می یابد، از این رو تجربه ای دینی عارفان، مکمل و بسط دهنده تجربه دینی پیامبر است، و در نتیجه دین خدا رفته رفته، پخته تر می گردد. این بسط و گسترش در معرفت دینی بلکه در خود دین و شریعت صورت می گیرد».<sup>۱۵</sup>

<sup>۱۲</sup>- سروش، عبدالکریم، فربه تر از ایدئولوژی، ص 77

<sup>۱۳</sup>- همان، ص 78

<sup>۱۴</sup>- بسط تجربه نبوی، ص 148

<sup>۱۵</sup>- تجربه دینی، ص ۲۸

همچنین در جای دیگر چنین می گوید:

«اینک در غیبت پیامبر(ص) هم باید تجربه‌های درونی و بیرونی پیامبرانه بسط یابند و بر غنا و فربهی دین بیفزایند... و اگر حسبنا کتاب الله درست نیست، حسبنا معراج النبی و تجربه‌النبی هم درست نیست».<sup>۱۶</sup>

یعنی همان گونه ای که کتاب خدا به تنهایی برای هدایت بشر کافی نیست و در کنارش باید سنت حضرت رسول(ص) هم باشد، به همین نحو باید بگوییم که تجربه نبوی(ص) در کمال دین کافی نیست و تجربه پیامبرانه ما باید تکرار شود تا دین فربه‌تر گردد.

خلاصه سخن آقای سروش از فلسفه خاتمیت این می شود که پیامبر اسلام(ص) بر خلاف انبیای دیگر، تمام تجربه باطنی تفسیر ناشده خود را در اختیار مردم گذاشت، و در نتیجه هر کسی که به قرآن کریم مراجعه کند، با تفسیر و برداشتی روبرو است که عین باریدن وحی بر او می ماند. و به همین خاطر هر کس می تواند از دین، فهم جدیدی داشته باشد. و با توجه به تداوم تجربه پیامبرانه عارفان دیگر نیازی به پیامبر جدید نیست؛ چون خداوند متعال انبیاء را به خاطر توسعه یافتن دین پشت سر هم می فرستاد؛ ولی با گسترش تجربه‌های پیامبرانه بعد از ختم نبوت، دیگر این نیازها برطرف می گردد. همین امر سبب می شود که سلسله نبوت به اتمام رسد.

#### نقد و بررسی

#### الف) عدم تفاوت انبیاء در رساندن وحی

تفاوتی که دکتر سروش بین پیامبر خاتم(ص) با سایر پیامبران(ع) قایل شد؛ به این معنا که بین پیامبران الهی فقط پیامبر اسلام عین کلمات خداوند را در اختیار مردم گذاشت،<sup>۱۷</sup> ضد خود آیات قرآن کریم است. بنابر قرآن کریم انبیای دیگر هم عین کلمات خداوند را اخذ کرده و در اختیار مردم می گذاشتند:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ».<sup>۱۸</sup>

«و محققاً ما کتاب تورات را برای موسی فرستادیم آن گاه در آن اختلاف کردند».

چنان که می بینید آیه مذکور صریحاً بیان می کند که کتابی که برای موسی(ع) نازل شد، از سوی خداوند متعال بود، و منشأ اختلاف مردم هم در همان کتاب نازل شده صورت گرفت. و این مسأله در مورد انبیای دیگر هم

<sup>۱۶</sup> - بسط تجربه نبوی، صص ۱۳۳- ۱۳۵

<sup>۱۷</sup> - فربه تر از ایدئولوژی، ص ۷۷

<sup>۱۸</sup> - هود، ۱۱۰

بیان شده است که می توانید به آیات قرآن مراجعه کنید.<sup>۱۹</sup> با این آیات بطلان ادعای آقای سروش در این که فقط پیامبر اسلام(ص) عین کلمات خدا را در اختیار مردم می گذاشت، معلوم می شود.

### ب) اشکال حواله وحی به صورت تفسیر ناشده به مردم

این ادعا که قرآن به صورت تفسیر ناشده بر عهده مردم گذاشته شد، کاملاً ضد آیات قرآن کریم است. بنابر آیات قرآن، مهمترین وظیفه و مأموریت پیامبر(ص) تفسیر، تبیین و تشریح قرآن بود. مثلاً در آیه ذیل می خوانیم: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ».<sup>۲۰</sup>

«و بر تو این ذکر (یعنی قرآن) را نازل کردیم تا برای مردم آنچه را که به آنان فرستاده شده بیان کنی و برای آن که عقل و فکرشان را کار بندند.»

پس معلوم می شود که پیامبر(ص) علاوه بر این که ابلاغ وحی به عهده داشتند،<sup>۲۱</sup> مأمور به تفسیر و تشریح آن هم بودند.

البته آقای سروش گاهی برای اثبات یک امری، حاضر می شود ضد تمام حرفهای دیگرش اظهار نظر کند، مثلاً، او برای این که مسأله پلورالیزم را توجیه کند، تمام تجربه ها را تفسیر شده تلقی می کند: «تجربه تفسیر نشده نداریم و هر پیامبری در واقع تفسیر خود را از حقیقت عرضه داشته است و از این رو است که کثرت ادیان پدید آمده است».<sup>۲۲</sup>

### ج) فرق وحی با تجربه دینی و اشکالات یکسان انگاری

به نظر می رسد مشکل جدی نظریه آقای سروش یکسان انگاری وحی با تجربه دینی است. عدم توجه او بر تفاوت وحی با تجربه دینی موجب آن شده که درک درستی از پیامبری، و در نتیجه از خاتمیت، نداشته باشد. وحی در قرآن کریم عبارت است از: انتقال پیام از طرف خدای متعال به پیامبر:

<sup>19</sup>- بقره، 87، نساء، 54، نساء، 163، انبیاء، 48

<sup>20</sup>- نحل، 44

<sup>21</sup>- مائده، 67

<sup>22</sup>- صراطهای مستقیم، کیان، شماره 36

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا».<sup>23</sup>

همینطور بر تو قرآن را به زبان عربی وحی کردیم».

یکی از محققین،<sup>24</sup> فرق وحی با تجربه دینی را چنین تبیین می کند:

«وحی نوعی انتقال اطلاعات و حقایق از طرف خداوند به پیامبر(ص) می باشد؛ نه تجربه دینی که نوعی مواجهه پیامبر(ص) با خداست بدون این که رد و بدلی بین خدا و پیامبر(ص) صورت بگیرد و ساختهای زبانی در آن دخیل باشد... تجربه دانستن وحی تکذیب صریح پیامبر(ص) محسوب می شود. قرآن با صراحت در آیات متعدد بیان می کند که وحی از طرف خدا بر پیامبر(ص) نازل شده است.<sup>25</sup> در هیچ جای قرآن اشاره ای وجود ندارد تا دلالت کند بر این که، وحی نوعی جوشش درونی پیامبر(ص) است».

تجربه دینی با وجود این که از نوع علم حضوری است و خطا در آن راه ندارد، برای دیگران فاقد ارزش معرفتی می باشد. زیرا تحلیلی که صاحب تجربه از آن ارائه می دهد و علتی که برای آن احساس در نظر می گیرد برای دیگران معرفت بخش نیست. احتمال دارد که فاعل تجربه در برداشت و تحلیل از احساس درونی خود اشتباه کرده باشد؛ به عنوان مثال، اگر کسی احساس درد معده می کند، خطا در این احساس صرف، راه ندارد؛ ولی فاعل این احساس اگر در نزد خود آن را تحلیل و علت یابی کند و بگوید علت احساس درد معده، زخم معده است، این تحلیل برای دیگران یقین آور نیست؛ چون احتمال دارد علت درد معده چیز دیگری باشد که فاعل آن گمان می کرده زخم معده است. در تجربه دینی نیز فاعل تجربه، تحلیلی از تجربه خود ارائه می دهد که چه بسا غلط باشد؛ مثلاً، احساسی که در تجربه دینی دست می دهد فاعل آن احساس، اعتقاد دارد علت آن خداست؛ این تحلیل یقین آور نیست؛ چون احتمال دارد علتش چیز دیگری باشد.<sup>26</sup> از این رو، تجربه دینی برای دیگران ارزش معرفتی ندارد، و نمی تواند حجیت شرعی داشته باشد، چه رسد قسمتی از دین خدا محسوب شود.

در مورد آن جمله آقای سروش که مدعی است دین به فربه شدن نیاز دارد، از دو حالت خارج نیست. یا دین اسلام ناقص است که نیاز به فربه شدن دارد، و یا آورنده آن به حدی از کمال مطلوب نرسیده بود، در نتیجه نتوانست دین و وحی الهی را کاملاً کشف کند. اما در مورد کمال دین بهتر است به آیات قرآن کریم رجوع کنیم

<sup>23</sup>- شوری، 7، «انا أنزلناه قرآناً عربياً». یوسف 2، «و لقد أوحى إلى هذا القرآن لاندركم به و من بلغ». آل عمران 19، «و لا تعجل بالقرآن من

قبل أن يقضى إليك وحيه». طه 114، «قل إنما أتبع ما يوحى إلى من ربي». اعراف 203

<sup>24</sup>- اسدالله فیروزجایی، تبیین ختم نبوت در کلام جدید، رواق اندیشه، شماره 32

<sup>25</sup>- بقره، 176 - اسراء، 105 - نحل، 102 - فرقان، 1

<sup>26</sup>- ر ک: سید محمود نبویان، حقیقت وحی و تجربه نبوی، رواق اندیشه شماره 1، ص 55

که نزد ما و صاحب نظریه منبع مقبول است. می بینیم که این کتاب آسمانی از کمال دین اسلام (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)<sup>۲۷</sup> سخن می گوید. پس قرآن کریم دین خود را کامل معرفی می کند.

اما در مورد کمال آورنده دین، شهید مطهری از دیدگاه عارفان چنین می نویسد:  
«کسی می تواند پیامبر خاتم با شد که «خَتَمَ الْمَرَاتِبَ بِأَسْرَهَا» با شد؛ یعنی همه مراحل کمال را طی کرده باشد و راه نرفته و نقطه کشف نشده‌ای را از نظر وحی باقی نگذاشته باشد».<sup>۲۸</sup>

پس چون پیامبر اسلام خاتم انبیاء است، به کمال مطلوب رسیده بود. جوادی آملی این مسأله را چنین تبیین می کند:

«تنها آن کس می تواند ادعای کامل بودن و خاتمیت دین خود را بنماید که از نشئه ناسوت و طبیعت گذر کرده و به قلمرو ملکوت و از آنجا به جبروت بار یافته باشد و از لوح محفوظ و ام‌الکتاب و کتاب مبین بهره برده و به خزائن الهی وارد و دو قوس نزول و صعود وجود را طی کرده و به لقاءالله نائل گردیده باشد ... او اسوه‌ای است که با عروج به جایگاه قدس ربوبی، اشراف شهودی بر عوالم وجودی پیدا کرده، و از این طریق کامل‌ترین قوانین را برای سلوک بندگان خدا به آن‌ها ابلاغ می نماید».<sup>۲۹</sup>

بنابراین وقتی که هم دین کامل است و هم آورنده آن چیزی از آن باقی نگذاشته، حرف از فریبهی دین، پشتوانه منطقی ندارد.

در اینجا بهتر است به دو اشکال یکسان انگاری وحی و تجربه دینی نیز اشاره ای داشته باشیم:

### اشکال اول: نقض غرض در بعثت انبیاء(ع)

اگر بین وحی و تجربه دینی فرقی نگذاریم، در این صورت نقض غرض خداوند در بعثت انبیاء(ع) می شود. به این معنا که هدف از بعثت انبیاء(ع) هدایت بشر به سوی کمال و سعادت است؛ زمانی این هدف تحقق می یابد که، پیامبران در رفتار و گفتار از اشتباهات و خطا مصون باشند. و در غیر این صورت اعتماد مردم را از دست می دهند.<sup>۳۰</sup> و چون در تحلیل تجربه دینی احتمال خطا هست، سبب عدم اعتماد مردم بر چنین تجربیات می شود. در نتیجه هیچ تضمینی بر هدایت بشر باقی نمی ماند.

<sup>۲۷</sup>- امروز (به عقیده امامیه و برخی اهل سنت روز غدیر خم و خلافت علی (ع) است) دین شما را به حد کمال رسانیدم.

<sup>۲۸</sup>- مجموعه آثار، ج ۲، ص ۱۹۳

<sup>۲۹</sup>- شریعت در آینه معرفت، ص ۲۰۹

<sup>۳۰</sup>- اللوامع الالهیه، ص ۲۴۵، الحصون الحمیدیه، ص ۴۸



## اشکال دوم: منافات تجربه دینی با نزول دفعی قرآن کریم

مفسرین اسلامی با استناد بر آیات قرآن، تأکید دارند که قرآن کریم یک بار دفعتاً در شب قدر، و بار دیگر تدریجاً در طول نبوت پیامبر(ص) نازل گردیده است.<sup>۳۱</sup> و این مسأله هم با تجربه دینی بودن وحی در تضاد است. زیرا تجربه دینی یک مسأله کاملاً تدریجی است، به گونه ای که فرد صاحب تجربه، در طول زندگی خود مسایل ماورای طبیعی را می تواند به شکلی درک کند. در حالی که قرآن کریم در شب قدر ماه رمضان به صورت کامل بر قلب پیامبر(ص) نازل شده است.<sup>۳۲</sup>

همه این بیانات دلالت می کنند که وحی بر خلاف تجربه دینی کلام خدا است، هیچ گاه خطا در آن راه پیدا نمی کند. پیامبر(ص) آن را به همین صورت که به ما ابلاغ می کند دریافت کرده است.

## دلایل عقلی از قرآن کریم بر عصمت وحی

خداوند متعال برای تقویت ایمان مردم بر نزول مستقیم وحی از جانب خود و تبریه کردن پیامبر(ص) از افتراها، بر این مسأله استدلالهای عقلی هم در قرآن کریم ذکر می کند:

### ۱- عدم اختلاف در قرآن

معمولاً کسانی که از خود کتاب می نویسند آن هم در یک زمان خیلی طولانی، به خاطر احوال و افکار گوناگون شخصی، در نوشته و گفته های او هم پراکندگی و اختلاف زیاد دیده می شود. و خدای متعال برای این که اثبات کند قرآن کریم از جانب خود خداوند است، نه شخص پیامبر(ص) بر همین مسأله عدم اختلاف در قرآن کریم استدلال می کند:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا».<sup>۳۳</sup>

«آیا در قرآن نمی اندیشند؟ هر گاه از سوی دیگری جز خدا می بود در آن اختلافی بسیار می یافتند».

<sup>۳۱</sup>- مفاتیح الغیب، ج 32، ص 228، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 10، ص 786، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 283

<sup>۳۲</sup>- الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج 6، ص 371، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 30، ص 166

<sup>۳۳</sup>- نساء، 82

بنابر استدلال آیه مذکور، حقیقت وحی حتی اگر تجربه دینی خود حضرت رسول خدا(ص) می بود، در آن اختلافات کثیری پیدا می شد، چه رسد تجربه های دینی عرفا که غیر معصوم هستند.<sup>۳۴</sup> و این که در این کتاب مقدس اختلافی پیدا نمی شود، نشان می دهد که منسوب به غیر خدا نیست.

## ۲- تحدی بر آوردن مثل قرآن

خدای متعال برای اثبات نزول قرآن کریم از درگاه خود، کسانی را که نسبت افترا به پیامبر(ص) می دهند، و معتقدند که قرآن کریم از سوی خداوند نیست، بلکه حرفای خود او است، (یا به تعبیر امروزی تجربه های دینی خودش است) بشر را به مبارزه و تحدی دعوت می کند:

«وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا كُنْ تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَدْعَيْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».<sup>۳۵</sup>

(واین قرآن نه بدان پایه است که کسی جز به وحی خدا تواند بافت، لکن سایر کتب آسمانی را تصدیق می کند و کتاب الهی را به تفصیل بیان می کند که بی هیچ شک نازل از جانب خدای عالمیان است. بلکه کافران می گویند قرآن را (محمد) خود بافته است. بگو: اگر راست می گویند شما خود و هم از هر کس نیز می توانید کمک بطلبید و یک سوره مانند آن بیاورید).

جالب این است که قرآن کریم در آیات متعددی با تعبیرات تحریک آمیزی منکرین را به تحدی با قرآن دعوت می کند.<sup>۳۶</sup> و این که تا حالا نتوانستند به تحدی قرآن پاسخ مثبت بدهند و آیه ای مثل آیه قرآن بیاوند، نشان می دهد که تمام آیات قرآن کریم وحی الهی است که ساختن مثل آن از قدرت بشر خارج است و هیچ ربطی به مسأله تجربه نبوی ندارد.

## نتیجه خاتمیت از دیدگاه دکتر سروش

دکتر سروش چنین می پندارد که در نتیجه خاتمیت، دیگر بشر فقط تابع عقل و تجربه خویش می باشد نه ما فوق عقل. یعنی هر چه عقل ما می گوید همین است و بس! و عقل بعد از ختم نبوت در تصمیم گیری های خویش به هیچ جایی وابسته نیست:

<sup>۳۴</sup>- برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: جوادی آملی، دین شناسی

<sup>۳۵</sup>- یونس، ۳۷- ۳۸

<sup>۳۶</sup>- بقره، ۲۱ - اسراء، ۸۸ - هود، ۱۳

«با ختم نبوت عقل نهایت آزادی را پیدا می کند و شخصیت هیچ کس حاجب دلایل عقلی و تجربی و قانونی نمی شود؛ آزاد بودن یعنی، آزاد بودن عقل از عوامل مافوق و مادون عقل؛ نبوت به منزله مافوق عقل می آید تا با پیامها و تکالیف خود آدمی را از عوامل پست و مادون عقل رها سازد؛ آنگاه با خاتمیت خویش عامل ما فوق را هم برمی دارد و طناب گهواره عقل را از دو سو می گشاید».<sup>۳۷</sup>

ایشان آزادی عقل را به معنای آزادی عقل جمعی از اطاعت عقل فردی معنا می کند. و منظورش این است که بعد از پیامبر(ص) دیگر هیچ کسی نمی تواند در مورد مسایل دینی برای دیگری دستور شرعی دهد، مگر این که حرفهایش را به دلایل عقلی و امثال آن مستند کند:

«پس از پیامبر... هر کس بخواهد نسبت به دیگری حکم دینی صادر کند باید حکم خود را به دلیلی عقلی یا قانونی کلی یا قرینه‌ای عینی و امثال آنها مستند و موجه کند؛ نه به خود و امتیازات و تجارب و ارتباطات ماورایی و روءیاها و کرامات و قطع و یقین و ... خود تکیه کردن مطلقاً جایز نیست. دلیل و قانون و قرینه هم ابژکتیو و جمعی اند هیچ کدام فردی و شخصی و تابع شخصیت کسی نیستند. دوره شخصی بودن‌ها به پایان رسیده است؛ از این پس باید به کلی‌ها و جمعی‌ها مراجعه کنیم».<sup>۳۸</sup>

دکتر سروش در مورد نتیجه ختم نبوت مطالبی را مطرح می کند که لازمه اش انکار ولایت و عصمت امامان اهل البیت(ع) می باشد:

«پس از پیامبر اسلام هیچ کس ظهور نخواهد کرد که شخصیتش به لحاظ دینی ضامن صحت سخن و حسن رفتارش باشد. و برای دیگران تکلیف دینی بیاورد».<sup>۳۹</sup>

حتی ایشان مرجعیت علمی امامان(ع) را در تفسیر دین و قرآن کریم به عنوان حجت تعبدی نمی پذیرد: «هیچ مرجع و مفسر رسمی از آن (دین) وجود ندارد در معرفت دینی همچون هر معرفت بشری دیگر قول هیچ کس حجت تعبدی برای کس دیگر نیست و هیچ فهمی مقدس و فوق چون و چرا نیست».<sup>۴۰</sup>

37- بسط تجربه نبوی، ص 141

38- «خاتمیت پیامبر»، بسط تجربه نبوی، صص 133-135

39- «خاتمیت پیامبر»، بسط تجربه نبوی، صص 133-134، این سخن مثل این که از نظریه اقبال لاهوری گرفته شده است: «خاتمیت یعنی) پایان رسیدن حجیت و اعتبار سخن کسانی که مدعی ارتباط با فوق طبیعتند». اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام،

ص 146

40- صراطهای مستقیم، کیان، شماره 36، ص 4

به همین خاطر معتقد است که نباید آیه و حدیث نبوی را (مانند آیه ولایت و حدیث غدیر) چنین توجیه کنیم که برای دیگری حق ولایت دهد:

«هیچ کلام و متن دینی را هم نمی توان چنین تفسیر کرد که حق ولایت را به کسی بدهد. این عین تناقض است که رسول خاتم به کسی یا کسانی حقوقی را ببخشد که ناقض خاتمیت باشد».<sup>۴۱</sup>

آقای سروش حتی در یکی از نامه هایی که برای آقای بهمن پور نوشته (چهارم مهر ۱۳۸۴)، سعی کرده عقیده شیعه را در مورد امامت به عنوان خللی برای خاتمیت نشان دهد:

چگونه می شود که پس از پیامبر خاتم کسانی درآیند و به اتکاء وحی و شهود سخنانی بگویند که نشانی از آنها در قرآن و سنت نبوی نباشد و در عین حال تعلیم و تشریح و ایجاب و تحریمشان در رتبه

وحی نبوی بنشینند و عصمت و حجّیت سخنان پیامبر را پیدا کند و باز هم در خاتمیت خللی نیفتد؟<sup>۴۲</sup> ایشان حتی معتقد است که شیعیان را به خاطر انتساب دادن و ویژگیهای پیامبران را بر امامان خود غالی خوانده و نیز چنین اعتقادی را ضد خاتمیت تلقی کرده است:

«آدمیان دانش خود را یا بی واسطه اکتساب و اجتهاد به دست می آورند یا به واسطه آن. و دانش پیامبران از قسم نخست است. و این دانش، یا مقرون به عصمت است یا نیست و دانش پیامبران از قسم نخست است و این دانش بی واسطه مقرون به عصمت، یا برای دیگران حجّت است یا نیست و دانش پیامبران از قسم نخست است. حال شیعیان غالی همه این مراتب سه گانه را برای امامان خود قائل اند و غافل اند از اینکه چنین اعتقادی گویی با خاتمیت نمی سازد».<sup>۴۳</sup>

حتی آقای سروش در مقابل نامه ای که آقای بهمن پور برای ایشان نوشته و در آن جا امامان را «حافظان علم پیامبر و مستحفظان شریعت» معرفی کرده بود،<sup>۴۴</sup> چنین می نویسد:

«چه سِمَت و صفت "پاسداران علم پیامبر و مستحفظان شریعت" است که شما به پیشوایان شیعه داده اید ... جَد و جهد این "حافظان" چه چیز را برای شیعیان محفوظ نگه داشته است که غیر شیعیان از آن محروم مانده اند؟»<sup>۴۵</sup>

41- «خاتمیت پیامبر»، بسط تجربه نبوی، ص 133

42- متن پاسخ دوم آقای سروش به آقای بهمن پور، مائده سماویه، ص 202

43- همان، ص 202

44- پاسخ آقای بهمن پور به آقای سروش، سال 1384 ش

45- متن پاسخ دوم آقای سروش به آقای بهمن پور، مائده سماویه، ص 204

بنابراین، حاصل سخن دکتر سروش از نتیجه خاتمیت، این است که پس از دوره خاتمیت، دیگر بشر به نهایت آزادی عقل رسیده است، و پس از این دوره باید حرف آخر را عقل جمعی بگوید. و هیچ کس حقی ندارد در امور دینی برای مردم ولایت مطلق داشته باشد. و بدون چون و چرا حرف کسی حجت نیست، باید هر کس هر حرفی می زند، حرف خود را مستدل کند. در نتیجه نمی توانیم احادیث امامان شیعه را در حد احادیث پیامبر(ص) حجت بدانیم. و صفاتی چون عصمت برای آنها قایل شویم. این چنین اعتقادات شیعه نشانه غالی بودن آنها است و برای عقیده خاتمیت خللی محسوب می شود.

### نقد و بررسی

قبل از این که بر نقد سخنان آقای سروش پردازیم لازم است یادآوری کنیم که هم از دیدگاه اسلام و هم از دیدگاه نامبرده نزول وحی به معنای الهام بر غیر پیامبر، امری شدنی است. اما امکان این مسأله از دیدگاه اسلام آیاتی از قبیل آیه ذیل است که فرمود:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ»<sup>۴۶</sup>

«و به مادر موسی وحی کردیم که: ( به موسی) شیرش بده».

همچنین بنابر دیدگاه شیعه و اهل سنت، ختم نبوت به معنای ختم باب الهام و معارف غیبی نیست. چنان که در کتب معتبر فریقین به این مسأله اشاره شده، و در آن کتب بر افرادی که این گونه الهامات غیبی را دریافت می کنند، لکن پیامبر نیستند و چیز جدیدی نمی آورند، لقب «محدث» گفته شده است.<sup>۴۷</sup>

اما در مورد مقبولیت این مسأله نزد آقای سروش همان قدر می توانیم بگوییم که راز خاتمیت نزد ایشان در دوام یافتن وحی بعد از آن مرحله می باشد.<sup>۴۸</sup> پس با توجه به عدم اختلاف در بسته نشدن باب الهام، به نقدهای نتایج خاتمیت از دیدگاه نامبرده می پردازیم:

<sup>۴۶</sup> - قصص، 7

<sup>۴۷</sup> - صحیح بخاری، جزء 12، ص 22، ح 3413، صحیح مسلم، جزء 12، ص 118، ح 4412

<sup>۴۸</sup> - فربه تر از اندیولوژی، ص 77

## الف: قلمرو عقل و فهم اکثریت

با توجه به این که یکی از دست آوردهای دکتر سروش از مسأله خاتمیت آزاد شدن عقل و استقلال یافتن فهم بشر از حقایق است، پس لازم است در اینجا این موضوع را هم از نظر عقلی و هم از دیدگاه نقلی به چالش بکشیم:

### 1- دین و آزادی عقل

این که آقای سروش می گوید خاتمیت یعنی آزادی عقل، می گوئیم مگر کی دین جلوی عقل و تعقل را گرفته است که با خاتمیت آزاد باشد؟ مگر در دنیا کدام دین و مکتب پیدا می شود که به قدر دین و قرآن به تعقل و تدبیر<sup>49</sup> دعوت کرده باشد؟ حتی علاوه از دعوت، خود دین و محصولات آن به گونه ای است که انسانها را وادار به تفکر می کند. چنان که شهید مطهری در این باره می نویسد:

«قابلیت عظیم و پایان ناپذیر منابع اسلامی برای تعمق و تأمل انسانها سبب گردیده که تعالیم اسلامی به دوره و زمانی خاص محدود نگردد.»<sup>50</sup>

اما در مورد محدوده آزادی عقل هم می توان از خود عقل کمک گرفت. عقل، اعتقادات آدمها را آزاد، اما دخالتشان را در علومی که تخصص ندارند قبیح می داند. آقای سبحانی در این مورد چنین می فرماید:

«عقل در مورد عقاید، حجت بلامنازع است و همگان به دید احترام به آن می نگرند. اما در مورد احکام عملی و فرعی فقط در محدوده خاصی که به نام حسن و قبح عقلی معروف است می تواند حجت باشد و در غیر این دو مورد عقل بشری باید تا روز رستاخیز از وحی الهی بهره بگیرد.»<sup>51</sup>

### 2- نیاز دائمی عقل به تذکرات خدا و رسولان (ع)

لازمه سخن ایشان که می گوید با ختم نبوت، عقل حتی از عوامل مافوق خود آزاد می شود، این است که ما باید از حاکمیت خداوند هم آزاد شویم، زیرا او مافوق همه چیز است. در حالی که بطلان این لازمه بر هیچ کس

<sup>49</sup>- بقره، 44، بقره، 73، انعام، 32، یوسف، 2، نساء، 82، محمد، 24

<sup>50</sup>- خاتمیت، ص 174-175

<sup>51</sup>- هفته نامه افق حوزه، 1384، آذرماه، شماره 46، ص 6

مخفی نیست. و نیز لازمه سخن مذکور ایشان اسغناى بشر از تذکرات پیامبر(ص) و به عبارت دیگر بی نیازی بشر از وحی می باشد.<sup>۵۲</sup> در حالی که قرآن کریم اعلام می کند که برای تمام بشریت نازل شده است:

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا».<sup>۵۳</sup>

«بزرگوار است پاک خداوندی که فرقان را بر بنده خاص خود نازل فرمود تا (به اندرزهای وی) اهل عالم را متذکر و خدا ترس گرداند».

و منظورش هم از آمدن نجات تمام بشریت از ظلمات به سوی نور می باشد:

«الرَّكِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».<sup>۵۴</sup>

«الر (حروف مقطعه است) این قرآن کتابی است که ما به تو فرستادیم تا بشریت را به امر خدایشان از ظلمات بیرون آری (جهل و کفر) به سوی روشنایی و به عالم نور رسانی و به راه خدای مقتدر ستوده صفات رهسپار گردانی».

بنابراین لوازم سخنان آقای سروش خلاف مقاصد قرآن کریم است، گرچه ظاهراً خودش به لوازمات حرفه‌ایش معتقد نیست. زیرا او سیر معرفتی بشر را در فهم وحی به عنوان کمک این راه تلقی می کند:

«سیر معرفت بشری را باید من حیث المجموع در جهت خیر بشریت و آماده‌تر کردن زمینه برای فهم بهتر محتوای راستین وحی بشماریم».<sup>۵۵</sup>

### 3- عدم تلازم فهم اکثریت با حقیقت

سخن آقای سروش در مورد این که دلیل و قانون و قرینه هم جمع‌اند دوره شخصی بودن‌ها به پایان رسیده است، حاکی از اعتماد بیش از حد او برای فهم اکثریت است. لکن بنا بر گزارشات قرآن کریم، غالباً در تمام زمان‌ها اکثریت مردم افراد منحرف و سودجویی بوده‌اند. چنان که خدای متعال در باره اکثریت مردم گذشتگان چنین می فرماید:

52- آقای سروش در بیان نظر اقبال، ابتدا دو نوع استغنا را طرح می کند: استغناى محمود و استغناى مذموم. سپس استغناى بیمار از طیب یا شاگرد از معلم را از دسته اول می داند. و رابطه نبی و امت را همچون رابطه طیب و بیمار و معلم و شاگرد تلقی می کند. رک: مدارا و مدیریت، ص 408 - 409

53- فرقان، 1

54- ابراهیم، 1

55- معنا و مبنای سکولاریزم، کیان، شماره 26، ص 8. مرداد و شهریور 1374

«فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ»<sup>۵۶</sup>.

«نظر بیفکنید و ببینید که عاقبت مردمانی که قبلاً بوده‌اند چه شد، اکثریت آنان مشرک بوده‌اند».

در مورد آراء اکثریت مردم زمان خود پیامبر(ص) چنین می فرماید:

«وَإِن تَطَّعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»<sup>۵۷</sup>.

«اگر از اکثریت آراء مردم روی زمین پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند چون آنها از گمان خود فقط پیروی می‌کنند و دسترسی به حقایق و واقعیات پیدا نکرده‌اند».

در مورد اکثریت جامعه بشریت از زمان حضرت آدم(ع) تا روز قیامت در بیست و چهار موضع از قرآن مجید می فرماید که اکثریت مردم نمی دانند:

در نه موضع بدین لفظ می فرماید:

«و لكن اكثر الناس لا يعلمون»<sup>۵۸</sup>.

«و لیکن اکثر مردم نمی دانند».

و در نه موضع دیگر بدین لفظ می فرماید:

«و لكن اكثرهم لا يعلمون».

«و لیکن اکثر آنها نمی دانند»<sup>۵۹</sup>.

و در پنج موضع دیگر بدین لفظ می فرماید:

«بل اكثرهم لا يعلمون»<sup>۶۰</sup>.

چبلكه اكثر آنها نمی دانند».

و در یک موضع دیگر بدین لفظ می فرماید:

«بل اكثرهم لا يعلمون الحق و هم معرضون»<sup>۶۱</sup>.

چبلكه اكثر آنها حق را نمی دانند و از حق روی می گردانند»<sup>۶۲</sup>.

---

<sup>56</sup>- روم، 42

<sup>57</sup>- انعام، 116

<sup>58</sup>- اعراف، 187 - يوسف، 21 - نحل، 38 - روم، 6 و 30 - سبأ، 28 و 36 - غافر، 57 - جاثیه، 26

<sup>59</sup>- انعام، 37 اعراف، 131 -- انفال، 34 -- یونس، 55 - قصص، 13 و 57 -- زمر، 49 -- دخان، 39 -- طور، 47

<sup>60</sup>- نحل، 75 و 101 -- نمل، 61 -- لقمان، 25 -- زمر، 29

<sup>61</sup>- نبیاء، 24

<sup>62</sup>- ر ک: امام شناسی، ج 2، درس نوزدهم، ص 127



بنابراین فهم اکثریت به خاطر کثرت و کمیتش نمی تواند منبع منطقی برای رشد جامعه باشد.

## ب: نسبت امامت با خاتمیت

به نظر می رسد که نتیجه عمده ایشان از خاتمیت، نفی ولایت بدون چون و چرا و نفی هر گونه رابطه امامت با خاتمیت است، به عبارت دیگر ایشان منکر ولایت به تعریف شیعی بعد از مرحله ختم نبوت می باشد. چنان که به این مسأله کراراً اشاره کرده است.<sup>۶۳</sup> پس بر ما لازم است در ذیل نسبت به اشکال ایشان در این مورد به صورت جداگانه پاسخگو باشیم:

### 1- تناقض در نظریه های دکتر سروش

اشکالات آقای سروش در مورد امامان شیعه (ع) با مبانی خودش در مورد راز خاتمیت در تضاد است. ایشان از یک جهت عارفان را مکمل و بسط دهنده تجربه دینی حضرت پیامبر (ص) می داند و معتقد است که در نتیجه مکاشفات آنها دین خدا رفته رفته، پخته تر می گردد. حتی مدعی است که این بسط و گسترش در خود دین و شریعت صورت می گیرد،<sup>۶۴</sup> می گوید در غیبت پیامبر (ص) باید تجربه های درونی و بیرونی پیامبرانه بسط یابند و بر غنا و فربهی دین بیفزایند زیرا کتاب خدا و تجربه نبی کفایت نمی کنند،<sup>۶۵</sup> از طرف دیگر مدعی است که بر خود تکیه کردن مطلقاً جایز نیست. دلایلی و قرینه ها جمع می اند دورۀ شخصی بودن ها به پایان رسیده است؛ از این پس باید به کلی ها و جمعی ها مراجعه کنیم،<sup>۶۶</sup> و نیز می گوید هیچ مرجع و مفسر رسمی از دین وجود ندارد و هیچ فهمی مقدس و فوق چون و چرا نیست.<sup>۶۷</sup> جواب ما این است که آیا مگر مکاشفه عارفان کار شخصی نیست؟ اگر این طور است که هست، پس چرا مکاشفات آنها را جزء دین حساب می کنید و حتی دین را بی نیاز از مکاشفات آنها نمی دانید؟ آیا این کار خلاف رجوع به جمع و خلاف خاتمیت نیست؟ همچنین چگونه می شود مثلاً مکاشفه محی الدین عربی مکمل دین محسوب گردد اما مکاشفه امام زین العابدین (ع) خلاف فلسفه خاتمیت تلقی شود؟! این ادعا متضاد نیست؟

آقای سبحانی در مورد تناقضگویی آقای سروش در این بحث چنین می فرماید:

<sup>63</sup>- ر ک: متن پاسخ دوم آقای سروش به آقای بهمن پور، مائده سماویه، ص 202، «خاتمیت پیامبر»، بسط تجربه نبوی، ص 133-135

<sup>64</sup>- تجربه دینی، ص 28

<sup>65</sup>- ر ک: بسط تجربه نبوی، صص 133-135

<sup>66</sup>- ر ک: «خاتمیت پیامبر»، بسط تجربه نبوی، صص 133-135

<sup>67</sup>- ر ک: صراطهای مستقیم، کیان، شماره 36، ص 4

«ما گله خاصی از شخص آقای سروش داریم و آن این که اگر دیگران این پرسش را مطرح کنند تا حدی معذور هستند ولی جناب ایشان به یک رشته اصولی معتقدند که هرگز با ختم نبوت و انقطاع وحی سازگار نیست، این اصول عبارتند از: الف: تداوم وحی نبوی ب: اعتقاد به پلورالیزم دینی<sup>68</sup> و صراطهای مستقیم»<sup>69</sup>. سپس آقای سبحانی نتیجه می گیرند که با قبول این اصول، ایشان نباید نظر شیعه را در باب امامان اشتباه و نظر مقابل را درست تلقی کنند. چرا که این گونه قضاوت کردنها ضد اصول مقبول ایشان می باشد.<sup>70</sup>

البته این جا فقط یک احتمال می ماند که بگوییم نظر ایشان از گسترش و بسط دین از طرف عرفاء به معنای حجیت تعبدی و ولایی مکاشفات آنها برای دیگران نیست، زیرا ایشان مخالف با هرگونه ولایت دینی بعد از ختم نبوت هستند، بلکه نظرشان از بسط دینی فقط شامل استفاده شخصی از مکاشفات عرفا در تفسیر شخصی از دین می باشد. پس در این موقع ایشان علاوه از این که ضد اصول خود پلورالیزم نظر داده<sup>71</sup>، نباید از فربهی دین صحبت کنند، بلکه باید از فربهی تفاسیر شخصی از دین صحبت کنند.

## 2- لزوم توجه به منابع علم ائمه(ع)

یکی از اعتراضات ایشان آن بود که عقیده بر آمدن کسانی که به اتکاء وحی و شهود سخنانی بگویند و از آنها نشانی در قرآن و سنت نبوی نباشد و در عین حال تعلیم و تشریح و ایجاب و تحریمشان در رتبه وحی نبوی بنشینند، خلاف خاتمیت است.<sup>72</sup> اشکال ایشان در این است که به منابع علوم امامان(ع) توجه نکرده است. و فکر کرده آن حضرات احادیث و تفاسیر را از خودشان گفته اند. در حالی که مهمترین مصادر علوم آن بزرگواران قرآن کریم<sup>73</sup> و یا خود رسول خدا(ص) است. امامان(ع) بارها می گفتند که حدیث ما حدیث پیامبر(ص) است.<sup>74</sup> ما این مسأله را در بحث سرچشمه علم امامان بررسی کردیم. امامان معصوم(ع) در حوزه معارف و احکام مشرع و نوآورانی نبوده اند که ریشه در کتاب و سنت نداشته باشد، بلکه استخراج کنندگان احکام الهی از کتاب و سنت بوده اند که دیگران را یارای چنین فهم و

<sup>68</sup>- به رسمیت شناختن همه ادیان و مذاهب

<sup>69</sup>- هفته نامه افق حوزه، 1384، آذرماه، شماره 46، ص 5

<sup>70</sup>- همان، ص 5

<sup>71</sup>- برای بررسی نظر وی رجوع شود به: دکتر سروش، صراطهای مستقیم، (مؤسسه فرهنگی صراط، 1372 ش)

<sup>72</sup>- ر ک: متن پاسخ دوم آقای سروش به آقای بهمن پور، مائده سماویه، ص 202

<sup>73</sup>- شواهد التنزیل، ج 1، ص 401

<sup>74</sup>- جامع الاحادیث، ج 1، ص 17، حدیث 1، باب حجیت فتوی الائمة

دقتی نیست.<sup>۷۵</sup> و در مورد منبع دیگری که همان الهامات غیبی است، قرآن کریم،<sup>۷۶</sup> مذاهب اسلامی و خود آقای سروش پذیرفته اند که بر غیر پیامبران هم الهام می شود.<sup>۷۷</sup> اما در مورد حجیت سخنان امامان(ع) مثل حجیت سخنان رسول(ص) و قرآن، کفایت می کند به حدیث «تَقْلِين» که در اکثر کتب اهل سنت با عبارات متقارب آمده است،<sup>۷۸</sup> توجه کنیم. و ما به عنوان نمونه این حدیث را از کتاب معروف «ینابیع الموده» نقل می کنیم:

«ابو سعید خدری می گوید: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: ای مردم، من بین شما دو چیز گرانبها را می گذارم، اگر به آنها تمسک جوید گمراه نمی شوید؛ یکی از آنها بزرگتر از دیگری است، کتاب خدا که و سیله ارتباط بین زمین و آسمان است، (امانت دوم) عترت و اهل بیت من می باشند. بدانید که این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند».<sup>۷۹</sup>

باری سند حدیث ثقلین چنان که اشاره شد، از محکمترین اسناد شیعه بر امامت و خلافت بلافصل حضرت علی بن ابیطالب(ع) است. علمای شیعه از صدر اسلام تا به حال در کتب کلامیه خود این حدیث صحیح السند و متواتر و مقطوع الصدور را آورده اند، و بر مفاد و محتوای آن استدلال نموده اند.

آنچه از حدیث ثقلین به روشنی به دست می آید، امامت و ولایت و طهارت و علم و فهم و اعلمیت اهل بیت(ع) و رشد و هدایت متابعان، و کفر و ضلالت متخلفان، و این که این امر تا روز قیامت بقاء و دوام دارد، چنان که قرآن کریم تا روز قیامت باقی است.

اگر قرآن و عترت را بر اساس حدیث ثقلین با هم تطبیق و مقایسه نماییم، هر دو تای آنها دارای مفاد واحدی هستند که عدم گمراهی و ضلالت ابدی، به یک نهج در هر دو تضمین شده است، به شرط همراهی آن دو. کسی که به هر دو تای آنها با هم تمسک بجوید گمراه نمی شود، حجیت اهل بیت و عترت(ع) همانند حجیت کتاب در جمیع معارف اصیل و فرهنگ قویم اسلام. بدین معنی که به مثابه قرآن کریم در اصال و واقعیت و اتقان و مصونیت از غلط و خلط و اشتباه در تمام معارف و عقاید و احکام و اخلاق، همان طور که قرآن سند است و تمام این فرهنگ گسترده باید بدان برگردد همچنین اهل بیت و امامان دوازده گانه(ع) در تمام این مراحل

75- آقای سبحانی، هفته نامه افق حوزه، 1384، آذرماه، شماره 46، ص 5

76- آل عمران، 42، قصص، 7، نمل، 40

77- صحیح بخاری، جزء 12، ص 22، ح 3413، صحیح مسلم، جزء 12، ص 118، ح 4412، فربه ترا از ایدئولوژی، ص 77

78- خصائص نسائی، ص 19، المناقب، ج 1، ص 389، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 111، الصواعق المحرقة ص 75، فرائد السمطين، ج 2

باب 33، ص 142 و ص 147 حدیث 426 تا 441

79- «ابو سعید الخدری قال سمعت رسول الله يقول: أيها الناس إني تركت فيكم الثقلين إن أخذتم بهما لن تضلوا، أحدهما أكبر من الآخر: كتاب

الله حبلٌ ممدودٌ من السماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي. ألا و أنهم ما لن يفترقا حتى يردا على الحوض». ینابیع الموده، ص 102

و منازل دوشادوش قرآن اصالت و واقعیت و تحقق دارند و باید جمیع معارف و فرهنگ با آن گسترده‌گی و وسعتش بدانها بازگشت نماید، و گرنه غلط و اشتباه و متزلزل و فاسد و خراب خواهد بود. حدیث ثقلین، عترت را هم دوش و همپایه و هم‌ترازوی قرآن قرار داده است، و هر کس به پیامبر(ص) معتقد است باید طبق این حدیث، کلام و گفتار و روش و عمل و کردار و اخلاق و عقیده و سایر جهات ادراکی خود را با امامان وفق دهد و تطبیق نماید، زیرا این حدیث عیناً ایشان را از جهت حجیت و اصالت مانند قرآن قرار داده است. و لازمه‌ی مانند قرآن بودن، ضرورتاً عصمت و مرجعیت علمی اهل بیت(ع) را اقتضا می‌کند. بنابراین به بهانه‌ی حفظ خاتمیت نمی‌توانیم آموزه‌های دیگر اسلام را کنار بگذاریم.

### 3- تفاوت امامان اهل بیت با انبیاء(ع)

در مقابل سخن ایشان که دانش پیامبران بی واسطه، مقرون به عصمت و برای دیگران حجت است، حال شیعیان غالی همه این مراتب سه‌گانه را برای امامان خود قائل‌اند و چنین اعتقادی با خاتمیت متضاد است،<sup>80</sup> چنین می‌گوییم که پیامبران خدا علاوه بر آن سه ویژگی، دارای منصب نبوت هم هستند که امامان این ویژگی را ندارند، یعنی فقط انبیاء است که وحی جدید می‌آورد. و آن چه مقام نبوت را از مقامات دیگر جدا می‌کند، همان ویژگی چهارم است. به تعبیر منطقیان میان سه ویژگی اول و نبوت، عموم و خصوص مطلق است. یعنی هر نبی دارای این سه خصوصیات است، اما این طور نیست که دارندگان این سه ویژگی نبی باشند.

### 4- وجود اختلافات آشکار در مسائل فریقین

یکی از اشکالات آقای سروش این است که امامان شیعه چه چیزی را برای شیعیان محفوظ نگه داشته است که اهل سنت از آن محروم مانده‌اند؟<sup>81</sup> در جواب می‌گوییم درست است که بین ما و اهل سنت مشترکات زیادی وجود دارد، اما در بعضی از مسایل خیلی مهم هم اختلافات واضحی داریم. و این مسأله برای اهل تحقیق مخفی نیست.

از جمله آن اختلافات می‌توان صفات خداوند متعال و عصمت انبیاء را مثال زد. شیعیان معتقدند خداوند منزله از جسم و جهت است، عدالت و لطف بر او واجب است، لکن برخی از علمای بزرگ اهل سنت خدا را جسم می‌دانند، عدالت و لطف را بر او واجب نمی‌دانند. برای دیدن اختلافات فریقین در صفات خداوند کافی

<sup>80</sup> - همان، ص 202

<sup>81</sup> - ر ک: متن پاسخ دوم آقای سروش به آقای بهمن‌پور، مائده سماویه، ص 204

است «توحید صدوق» از عالم شیعه، و «توحید ابن خزیمه» از عالم سنی را مطالعه کرد. در بحث عصمت انبیاء(ع) شیعیان به عصمت مطلق انبیاء<sup>۸۲</sup> ولی اهل سنت به عصمت نسبی آنها معتقدند.<sup>۸۳</sup> بنابراین فقط شیعیان توانسته اند به برکت امامان(ع) به چنین خدا و انبیای منزّه معتقد شوند. آیا اینها چیزهای کم هستند؟ و در باب احکام اجتماعی و شیوه مدیریت جامعه نیز که قطعاً برای آقای سروش مسأله مهمی است، شیعه نظر کاملاً متفاوت با دیگران دارد که آن را از امامان خویش آموخته است.<sup>۸۴</sup>

به طور کلی، بشر همان گونه ای که احتیاج به پیغمبری داشت که از او استفاده شریعت و حکمت را بنماید، همانطور نیازمند به حافظ آن شریعت الهیه و پاسدار و کفیل و قیم آن می باشد. در غیر این صورت، از راه اطمینان بخشی به اعصار متأخر نمی رسد، و به همین خاطر مردم با گذشت زمانها اطمینان به وصول تمام شرع نخواهند یافت. در این صورت اگر گفته شود که مردم موظفند به تمام شرع عمل کنند، تکلیف به غیر معلوم لازم می آید، و این از مصادیق تکلیف ما لایطاق است که بطلان آن در کتب معتبر کلامی شیعه (مانند شرح تجرید و غیره) اثبات شده است. و اگر گفته شود مردم به بعضی از امور شرعی عمل کنند، خلاف اجماع امت لازم می آید. هر دو لازم بالاتفاق باطل است. بنابراین شریعت در هر زمان نیاز به حافظ قابل اطمینان دارد.

حافظ شرع نمی تواند خود قرآن باشد، چون خود قرآن نیاز به حافظ دارد، گذشته از این که تفصیل شرع در آن وجود ندارد، سنت مقطوعه و اجماع هم نمی تواند حافظ شرع باشد، به دلیل این که تمام شرع نه در سنت مقطوعه آمده است و نه در اجماع. اخبار واحد و رأی شخصی و قیاس نیز نمی تواند از شریعت الهی محافظت کند. به دلیل این که اعتبار خود آنها هنوز مورد سؤال واقع شده است. فقط شخص معصوم باقی می ماند که می تواند با علم و عصمت و درایت خود از شرع مقدس محافظت کند و این مطلوب ما است.<sup>۸۵</sup> استاد جعفر سبحانی در این مورد چنین می گوید:

«امامت و پیشوایی پس از پیامبر، همان انجام وظایف مقام رسالت است و امام تمام وظایفی را که رسول و پیامبر(ص) به عهده دارد بر عهده می گیرد تنها تفاوتی که رسول و امام دارند این است که پیامبر(ص) پایه گذار دین از طرف وحی الهی و دارای کتاب است و امام منهای این جهت نفس دوم پیامبر(ص)، مبین و

82- تلخیص المحصل، ص 370-371، کشف المراد، ص 472

83- رک: شرح المواقف، ج ۱، ص 2658، شرح المقاصد، ج 5، ص 50

84- رک: برای بررسی بیشتر رجوع شود به: امام خمینی، «ولایت فقیه»

85- رک: تلخیص الشافی، ج 1، ص 123، الذخیره، ص 424

بیانگر اصول و فروع، حافظ و نگهبان دین از تحریف، مرجع کلیه امور دین و دنیا و تعقیب کننده تمام وظایف مقام نبوت به عنوان جانشین پیامبر (ص) است.<sup>۸۶</sup>

به عبارت دیگر، برای مردم حفظ جمیع احکام شریعت و کتاب الهی مقدور نیست، و کتاب خدا هم مبین جمیع احکام بر وجهی که نیاز به امام را در مراجعات رفع کند نخواهد بود، چون در کتاب خدا مجمل و مفصل، محکم و متشابه، عام و خاص، مطلق و مقید، ناسخ و منسوخ، و علوم باطنه و دقایق غامضه و اسرار ملکوتیه به اندازه‌ای وجود دارد که احاطه بر معرفت آنها برای غیر پیغمبر از راه وحی یا وصی پیغمبر از راه افاضات غیبیه ممکن نیست. امام است که با روح و سیر خود قابلیت ادراک تمام معلومات پیغمبر (ص) را دارد و آن طور که می‌گیرد و به مردم ابلاغ می‌کند.<sup>۸۷</sup> و بر مردم لازم است بدون چون و چرا از چنین امامی اطاعت کنند.

## 5- مخالفت آیات و روایات نبوی با ادعای دکتر سروش

یقیناً عمده ترین دلیل بر خاتمیت پیامبر اسلام (ص)، نزد اجماع امت، در درجه اول آیات قرآن و روایات متواتر است. بنابراین باید این دو دلیل مبنای خاتمیت نزد آقای سروش هم باشد. در نتیجه، بر او لازم است که در ارایه فرضیه هایش هم، این دو اصل را مبنای خود قرار دهد. در حالی که نظریه او مخالف با دو اصل مذکور است. اول: همان قرآنی که مسأله خاتمیت را بیان می‌کند، همان قرآن می‌فرماید که با صادقین باشید.<sup>۸۸</sup> همان قرآن، اطاعت از اولی الامر<sup>۸۹</sup> را واجب می‌داند. و عصمت آنان را مطرح می‌کند.<sup>۹۰</sup> حتی می‌فرماید که روز قیامت هر کس با امام خودش محشور خواهد شد.<sup>۹۱</sup> چنان که در طول بحثمان (در فصلهای دوم و سوم) تمام این مسایل اثبات شد. آیا مگر جایز است که در اثبات یک مسأله مبنای خود را قرآن کریم قرار دهیم، در تفسیر و علت یابی آن بحث، بر خلاف قرآن کریم حرف بزنیم. این کار یعنی ایمان به بعضی از آیات قرآن و کفر به بعضی از آن. چنان که پیامبر گرامی (ص) در این مورد چنین فرمود:

86- الهیات و معارف اسلامی، ص 352

87- حدیقه الشیعه، ص 4

88- توبه، 119

89- نساء، 59

90- احزاب، 33

91- اسراء، 71

«درحقیقت، بعضی از قرآن بعضی دیگر را تصدیق می کند، پس بعضی از آن را با استناد به بعضی دیگر، تکذیب نکنید».<sup>۹۲</sup>

بنابراین لازمه ایمان به قرآن، قبول وجود امامت و ولایت بعد از خاتمیت است.

دوم: اگر دلیل دیگر او بر خاتمیت پیامبر اسلام (ص)، احادیث معتبر نبوی باشد، پس همان پیامبری که خاتمیت خود را برای بشریت اعلام نموده است، همان پیامبر (ص) هم برای همه فرموده است:

«من رهبر هر کسی هستم، علی (ع) هم رهبر او است».<sup>۹۳</sup>

و نیز در جای دیگر فرمود:

«تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی، جز آن که بعد از پیامبری نیست».<sup>۹۴</sup>

با توجه به احادیث فوق معلوم می شود که پیامبر (ص) غیر از مقام نبوتش تمام مقامات خویش را برای علی (ع) ثابت می کند. و یکی از آن مقامات مقتدا بودن حضرت پیامبر (ص) در تمام امور بدون چون و چرا می باشد. بر این اساس باید حضرت علی (ع) هم در تمام امور مقتدای مردم بدون چون و چرا باشد. علاوه از این پیامبر خاتم (ص) در روایات مختلفی که در منابع فریقین آمده است، حضرت علی (ع) را بعد از خود به عنوان وصی و ولی اعلام کرده است. مثلاً حموی شافعی با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس چنین روایت می کند:

«حضرت رسول الله (ص) فرمودند: بدرستی که علی بن ابیطالب امام امت من است و جانشین من است بعد از من بر امت من، و از فرزند اوست قائم منتظری که زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از جور و ستم پر شده باشد. سوگند به آن خدائی که مرا به حق برانگیخته و بشیر و نذیر قرار داده است، افرادی که در قول به امامت او در زمان غیبتش ثابت بوده باشند از کبریت احمر نایاب ترند. جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا آیا برای قائم از اولاد شما مگر غیبتی هست؟ فرمودند: آری، سوگند به خدای من که غیبتی هست برای آنکه خداوند مردم را بیازماید و مؤمنین را پاک و خالص گردانیده و کافران را نابود و تباه سازد. ای جابر این امری از امر خداست و سری است از اسرار خدا که علتش را

<sup>۹۲</sup> - «إن القرآن لیصدق بعضه بعضاً فلا تکذبوا بعضه بعضاً». کنز العمال، ج 1، ص 619، ح 861

<sup>۹۳</sup> - «من کنت مولاة فعلی مولاة». جامع البیان، ج 3، ص 428، تاریخ الخلفاء، ص 114، المناقب، ص 25

<sup>۹۴</sup> - «أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا إنه لا نبی بعدی». کنز العمال، ح 32881، السیرة النبویه، ج 2، ص 519

از عقول بندگانش پنهان داشته است. مبادا در غیبت او شکی در دلت راه یابد، که شک در امر خدا کفر است».<sup>۹۵</sup>

در این مورد شیخ قندوزی در کتاب «ینابیع الموده» چنین می نویسد:

«ابن عباس می گوید: رسول خدا (ص) مرا خواند و به من گفت: تو را بشارت می دهم که خدای تعالی مرا به سید اولین و آخرین و سید و صیین علی بن ابیطالب مؤید گردانید و او را همتای دختر من قرار داد، پس اگر می خواهی بهره مند شوی، از او پیروی کن».<sup>۹۶</sup>

بنابراین، اگر فرمایش پیامبر گرامی (ص) برای افراد مذکور معتبر است، باید تمام فرمایشات او بلا استثناء حجت باشد. در این صورت فرضیه او که بعد از نبی (ص) برای هیچ کس ولایت مطلق نیست و فقط عقل بشر حاکمیت مطلق دارد، بر اساس روایات مذکور که مضمونشان متواتر و قطعی است، باطل می شود.

## 6- مخالفت احادیث علوی با ادعای دکتر سروش

با توجه به این که حضرت پیامبر (ص) علی (ع) را مولای مسلمین قرار داده و در منزله خودش دیده است، باید حدیث علی (ع) مثل حدیث رسول (ص) مورد قبول همه ما باشد. و به همین سبب در این جا دو خطبه امیر المومنین (ع) را در باره نیاز بشر به وجود امامان اهل بیت (ع) و این که بشریت هرگز به سعادت نمی رسد مگر از چنگ ولایت مطلقه اهل بیت (ع) بچسبند، می آوریم:

«به واسطه ما است که هدایت در میان افراد بشر قسمت می شود و هر کس بهره خود را از آن در می یابد، و به واسطه ما است که رو شنائی چشم و نور باطن در دل مردم ظهور می کند و هر کس می تواند پرده های ظلمات جهل را پس زده و به نور بصیرت دیدگانش روشن گردد. پیه شوایان و رهبران اجتماع پیوسته از

<sup>95</sup> - «إن علی بن ابیطالب امام امتی و خلیفتی علیها بعدی، و من ولده القائم المنتظر الذی یملا الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً. و الذی بعثنی بالحق بشیراً و نذیراً ان الثابتین علی القول بامامته فی زمان غیبتہ لاعز من الکبریت الاحمر. فقام الیه جابر بن عبد الله الانصاری فقال: یا رسول الله و للقاتم من ولدک غیبة؟ قال: ای و ربی لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین. یا جابر ان هذا الامر من امر الله و سر من سر الله، علته مطویة عن عباده، فایاک و الشک فان الشک فی امر الله کفر». فرائد السمطین، جزء دوم، ص 104

<sup>96</sup> - «دعانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال لی: ابشرك ان الله تعالی ایدنی بسید الاولین و الآخرین و الوصیین علی فجعله کفوابنتی، فان اردت ان تتبعه فاتبعه». ینابیع الموده، ص 248



طایفه قریش بوده و در آل محمد از طایفه بنی هاشم قرار داده شده‌اند. امامت و رهبری برای غیر آنان سزاوار نیست و جایز نیست که حکمفرمایان امت از غیر آنها بوده باشند».<sup>۹۷</sup>

با توجه به خطبه مذکور معلوم می‌شود که خاتمیت نبوت به معنای خاتمیت ولایت نیست، و برای خروج از ظلمات و رسیدن به نورانیت باید همیشه در تحت ولایت بنی هاشم قرار گرفت. و ما حق نداریم خود را بی نیاز از آنها بدانیم.

در خطبه دیگر حضرت علی (ع) بیشتر روی این نکته تأکید می‌کند که برای فهم قرآن و شناخت راه سعادت باید به مکتب عصمت و طهارت اهل البیت (ع) مراجعه کنیم. چرا که آنها فقط استواران در علمند. و باید از آنها حقایق را دریافت کنیم:

«و بدانید که هرگز راه مستقیم و سعادت را نخواهید شناخت مگر آن که بشناسید کسی را که آن راه را ترک کرده است تا از فعل او تبری جوئید و به ضد آن که راه حق است بگرائید، و هیچگاه عهد و پیمان قرآن کریم را بر ذمه و عهده خود قرار نمی‌دهید مگر آن که بشناسید کسی را که آن را نقض کرده و درهم شکسته است، و در عمل به قرآن کریم ثابت قدم و استوار نمی‌شوید و به آن چنگ نمی‌زنید و متمسک نمی‌گردید مگر آنکه بشناسید کسی را که آن را از درجه اعتبار ساقط کرده و عملاً به دور انداخته است بنابراین راه سعادت و ادراک معانی راقیه کتاب خدا و تمسک به قرآن کریم را از نزد اهلش بجوئید و از آنها طلب کنید (و آنها امامان از اهل بیت هستند) که حقیقت دانش و حیات عرفانند، و مرگ جهل و فقدان نادانی. آنان کسانی هستند که حکم آنها در ظاهر حاکی و کاشف از علوم و دانش آنها در باطن است، و سکوت عمیق آنها کاشف از گویائی روح و جان آنها به اسرار جهان آفرینش و رموز عالم ملک و ملکوت است، و ظاهر ایشان که همان سیمای عبودیت و روح خضوع و آیه خشوع است حاکی از باطن ایشان که همان حال طمأنینه و سکینه و اتصاف به کمالات قدسیه و معارف ربوبیه است خواهد بود. آنان در امر دین مخالفت نمی‌ورزند و با یکدیگر اختلاف ندارند، دین در میان آنها گواهی است صادق و خاموشی است ناطق».<sup>۹۸</sup>

97- «بنا يُسْتَعطَى الْهُدَى وَ يُسْتَجَلَى الْعَمَى. إِنَّ الْإِيمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ غَيْرِ سِوَا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ، وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ». نهج البلاغه، در ضمن خطبه 142

98- «وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكْتُمْ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضْتُمْ، وَلَنْ تُمْسِكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذْتُمْ، فَالْتَمَسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ، هُمْ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ». نهج البلاغه، خطبه 145

خطبه مذکور در واقع تأیید است برای حدیث پیامبر(ص) در مورد کسانی که گمان می کنند بعد از خاتمیت پیامبر(ص) به هیچ کس، نیاز ندارند:

«ای علی، من شهر علم و تو در آن هستی، هر کس گمان کند که از غیر در ب می تواند وارد شهر شود دروغ می گوید».<sup>99</sup>

بنابراین رابطه امامت و نبوت مانند رابطه چشم و منظره است. چنان که برای دیدن منظره باید از دید چشم بهره گرفت، برای دست یافتن به علوم پیامبر(ص) هم باید از وجود اهل البیت(ع) استفاده کرد.

## 7- وجود امام معصوم به مصلحت مردم

هر عقلی حکم می کند که اگر رهبر مردم شخصی پاک و بی گناه باشد، و حتی هیچ عیب و سهوی در وجودش نباشد، به نفع جامعه تمام می شود. و یقیناً خدای حکیم عنایت و مهربانیش اقتضا می کند که هر چه به نفع و مصلحت بشر است، در اختیارش بگذارد.<sup>100</sup>

پس لازم است بر خداوند تبارک و تعالی آن که برای تکمیل نفوس برانگیزاند کسی را که با بیان خود شریعت را کامل کند و شبهات ملحدین را دفع نماید، و عالم جهل را به نور عرفان منور کند، و معارف و اسرار دین را برای نفوس قابله واضح گرداند، و با شمشیر و سنان نیز دشمنان دین را از حوزه آن دور نماید، و با دست و زبان خود کژیها را راست و کاستیها را برطرف و پر نماید. چون بعد از زمان خاتم النبیین دیگر شریعتی و قانونی نیست، بنابر این وجود امام پس از انقضای زمان حیات رسول الله(ص) به عنوان وجود مبقیه آن اساس واجب و لازم خواهد بود. و چون خدای سبحان را بر بندگانش لطفی است خفی و عنایتی دقیق<sup>101</sup> و خود بر خود هدایت و نیکی به آنها را بر عهده گرفته و غیر از خیر و سعادت بر آنان چیزی مقرر نفرموده بنابر این بر عهده او است که دین پیغمبر خود را با رحلت او ناقص نگذارد و با تعیین امام که فقط او قدرت بر حمل این بار گران و وظیفه سنگین را دارد، مردم را در راه کمال سوق دهد. و بر همین اساس تعیین وصی از طرف پیغمبر لازم است و لذا خداوند به وسیله پیغمبرش، علی بن ابیطالب(ع) را بر کافه امت به وصایت تعیین نمود.<sup>102</sup>

99- «یا علی، أنا مدینه العلم و أنت بابها کذب من زعم أنه یصل إلى المدینه إلا من قبل الباب». ینابیع الموده، ص 396، غایه المرام، ص 520

100- ر ک: علامه مجلسی، حق الیقین، ص 28

101- رسایل شریف مرتضی، ج 2، ص 309، مناہج الیقین، ص 439، دلائل الصدق، ج 2، ص 41، حق الیقین، ص 35، عقاید الامامیه، ص 65، اللوامع الالهیه، ص 241

102- ر ک: امام شناسی، ج 2، درس بیستم، ص 96

بنابراین ما حق نداریم آن چه که برخلاف ذات احدیت است، مانند عدم نصب امام هادی برای رشد جامعه را بر او نسبت دهیم.

## 8- نیاز دائمی بشر به امام معصوم

تعجب می کنیم از کسی که در این عصر بحرانی زندگی کند، اما نیاز به امام معصوم را احساس نکند؟! و گمان کند که بشر بدون رابطه با امام منصوب از جانب خداوند، می تواند زندگی بهتر بسازد؟! قرنهایی است که امام معصوم به دلیل کارهای نامناسب امت در غیبت است، و امت در ظاهر به او دسترسی ندارند، و در تحت حاکمیت او نیست، و مستشکل می گفت که ما بعد از ختم نبوت پیامبر(ص) دیگر تحت ولایت هیچ کس نمی رویم و هر چه گفته شده، برای ما کفایت می کند، پس چرا در این مدت بشر نتوانسته است جلوی جنگها، بی عدالتی ها و مصیبت های روحی و معنوی را بگیرد؟ آیا تمام مشکلاتی که الان و در طول تاریخ اسلامی افتاده، به دلیل عدم توجه امت به امام معصوم نبوده است؟ اگر واقعاً امت اسلامی از امام معصوم تبعیت می کردند، دچار مشکلات روحی، فرهنگی و غیره می شدند؟ همه این سؤالات فقط یک پاسخ منطقی دارد. و آن این است که ما هیچ وقت از امام معصوم بی نیاز نشدیم و نخواهیم شد. و این بهترین نتیجه ای است که می توانیم از خاتمیت به دست بیاوریم.

## 9- تضاد ادعای دکتروشن با مدیریت اسلامی

عقل از سان حکم می کند که هرگز یک کشور و یا یک شهر و یا یک قبیله بدون سرپرست و زمامدار نمی تواند به بقای خود ادامه دهد و در کمترین وقتی اجزاء چنین جامعه پراکنده و رشته آن اجتماع گسیخته می شود و دچار هرج و مرج و اختلال خواهد گردید. به همین خاطر پیامبر اعظم(ص) بر هر شهرستان که در تحت نفوذ و استیلاء مسلمانان بود، فرمانروا تعیین می کرد و در هر یک از جنگها که لشکری اعزام می شد، سالاری برای آنان مقرر می فرمود که به تدبیر و دستورات وی بتوانند در برابر دشمن استقامت کنند تا فتح و پیروزی نصیب آنان گردد. و هیچ گاه جایی را بی امام نمی گذاشت.<sup>۱۰۳</sup>

همچنین دین اسلام، همیشه به مدیریت جامعه توجه خاصی داشته حتی به کوچکترین مسأله پرداخته، و به انتظام امور مسلمانان و ارتباط آنها با یکدیگر علاقه کامل داشته است.

<sup>103</sup> - ر ک: برای بررسی بیشتر رجوع شود به کتاب: الترتیب الاداریه، جلد اول.

به همین دلیل هرگز تصور نمی رود که پیامبر اسلام(ص) که مکتب قرآن را برای جهان بشریت بنا نهاده و جامعه اسلامی را تشکیل داده هنگام رحلت از این جهان آنها را بدون سرپرست بگذارد و برای تصدی و نظارت بر آن مکتب و تعلیمات آن و همچنین برای اداره و تدبیر جامعه آنها و انتظام چرخ این جامعه، شخصی را تعیین نکند، در صورتی که در دقت احکام اسلام و وسعت دعوت آن که اقطار جهان را باید فرا گیرد و نیز در اهمیت و ارزشی که پیامبر اسلام(ص) برای دین اسلام و علاقه‌ای که به جامعه مسلمانان داشته و در راه تشکیل آن فداکاریها نموده و نیز از نظر کمال عقل و حسن تدبیر پیامبر(ص) (گذشته از دستورات غیبی به او) هرگز خردمندی تصور نخواهد کرد که پیامبر اسلام(ص) مکتب قرآن و احکام و سنت آن را بدون ناظر و سرپرست گذارده و یا بری انتظام امور مسلمانان خلیفه و جانشین تعیین نفرماید و همه آنها را به حال خودشان واگذارد.

### سخن آخر

این که دین اسلام در زمان خود پیامبر(ص) به کمال رسید، شکی نیست.<sup>۱۰۴</sup> و نیز در این که هدف اصلی دین هدایت بندگان است، صریح خود آیات قرآن است.<sup>۱۰۵</sup> بنابراین کمال دین زمانی تحقق می یابد که اصول و قوانین کلی لازم در راه هدایت بندگان را گفته باشد. و عدم تبیین تمام امور جزئی از جمله احکام محدثه، خللی به کمال آن نمی زند. بلکه خود این کار غیر ممکن است. چنان که پیامبر اکرم(ص) در این مورد فرمود:

«الَا وَ إِنْ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ أَحْصِيَهُمَا وَ أَعْرِفَهُمَا»<sup>۱۰۶</sup>

«آگاه باشید! در واقع حلال و حرام بیشتر از آن است که شمرده و شناخته شوند».

یکی از محققین در این مورد می نویسد:

«تبیین امور کلی همچنین بیان جزئیات به دلیل کثرت یا عدم فرارسیدن زمان آن یا عدم ابتلای مسلمانان آن

عصر، در کتاب و سنت پیامبر امکان پذیر نبوده است».<sup>۱۰۷</sup>

به خاطر همین، خدای متعال این امر را بعد از رحلت آخرین رسولش به عهده جانشینان ایشان وا گذاشت.

104 - مائده، 3

105 - بقره، 2 - اسراء، 9

106 - وسائل الشیعه، ج 18، باب 3، ح 43

107 - جعفر محقق، کتاب نقد، ص 124

به دلیل اینکه دین اسلام قرار است تا آخر قیامت پا سخ‌گوی تمام مسائل مربوط به هدایت انسان باشد، نمی‌توانست در مدت مشخص نبوت پیامبر اسلام (ص)، این مهم را برآورده کند. چنان که در روایتی می‌خوانیم پیامبر (ص) به اولین جانشین خود علی (ع) فرمود:

«أنت تبين لامتي ما اختلف فيه من بعدى»<sup>۱۰۸</sup>

بنابراین اصرار به بسندگی آنچه در کتاب و سنت آمده است، با جامعیت و کمال دین‌سازگار است. و باید در مسائل جزئی به کسانی مراجعه کنیم که پیامبر اکرم (ص)<sup>۱۰۹</sup> آنها را برای ما مرجع قرار داده است.

البته، لازم به ذکر است که تبیین احکام از سوی ائمه (ع) به معنای تشریح نیست. اگرچه برخی از علمای شیعه با استناد به روایاتی<sup>۱۱۰</sup> به تشریح ائمه (ع) اشاره کردند.<sup>۱۱۱</sup> ولی تشریحی که اکثر علمای شیعه برای امامان خود قائلند، تشریح استقلالی نیست، بلکه تشریح به معنای تبیین احکامی است که به دلایلی مانند عدم رسیدن وقت، مصلحت، عدم ابتلاء و غیره مسکوت مانده و طبق آیات و روایات<sup>۱۱۲</sup> بیان آن احکام به واسطه رسول خدا (ص) به امامان اهل بیت (ع) واگذار شده بود. چنان که آقای سبحانی به عدم مشرع و نوآوران بودن امامان معصوم (ع) تصریح کردند.<sup>۱۱۳</sup>

بنابراین تشریح امامان به معنای فوق‌نه مخالف خاتمیت است و نه کمال دین. بلکه خاتمیت و کمال دین به ولایت آنان گره خورده است.

108 - تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 378

109 - موسوعه الامام علی، ج 2، ص 245

110 - کافی، ج 1، ص 265، بصائر الدرجات، باب 5، جزء 8

111 - محقق اصفهانی، حاشیه المکاسب، ج 2، ص 378، علامه محمد رضا مظفر، اصول فقه، ج 2، ص 418 به نقل از کتاب نقد، ص 123

112 - جامع الاحادیث، ج 1، باب 4، ح 9

113 - آقای سبحانی، هفته نامه افق حوزه، 1384، آذرماه، شماره 46، ص 5

## فهرست منابع

### الف: منابع عربی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: اسعد محمد الطیب، عربستان سعودی، مکتبه نزار مصطفی الباز، چاپ سوم، ۱۴۱۹ ق
- ۴- ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، الکامل فی التاریخ، بیروت، مؤسسه السکینه، 1983 م
- ۵- ابن حجر، احمد هیشمی، الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، تهران، مکتبه مرتضوی، بی تا
- ۶- ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دار الفکر، 1415 ق
- ۷- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق
- ۸- امینی، علامه، عبدالحسین احمد، الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶ ش
- ۹- بخاری، ابو عبدالله، صحیح بخاری، بیروت، دار المعرفه، بی تا
- ۱۰- بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، تحقیق: عبدالرزاق المهدي، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق
- ۱۱- تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، تحقیق: عبدالرحمان عمیره، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۳۷۱ ق
- ۱۲- شرح المواقف، قم، منشورات شریف الرضی، بی تا
- ۱۳- جوینی خراسانی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطین، بیروت، مؤسسه المحمودی، بی تا

- ۱۴- حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر، کشف المراد فی شرح التجريد الاعتقاد، تحقیق: حسن زاده آملی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۵ ق
- ۱۵- حسکانی، عبید الله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق: محمد باقر محمودی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق
- ۱۶- حنفی، جمال الدین، اصول الدین، بیروت، دار البشائر الاسلامیه، ۱۴۱۹ ق
- ۱۷- خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا
- ۱۸- رازی، فخرالدین، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق
- ۱۹- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دار العلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق
- ۲۰- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق
- 21\_، تاریخ الخلفاء، مصر، مطبعة السعادة، 1371 ق
- ۲۲- شبر، عبدالله، حق الیقین فی معرفة اصول الدین، بیروت، موسسه العلمی للمتبوعات، ۱۴۱۸ ق
- ۲۳- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعہ مدرسین حوزہ علمیه قم، ۱۴۱۷ ق
- ۲۴- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش
- ۲۵- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان، بی جا، دار الحدیث، ۱۴۳۰
- ۲۶- طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تحقیق: سید احمد حسینی، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، چاپ سال چاپ ۱۳۷۵ ش

۲۷- طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، الرسايل العشر، قم، جامعه مدرسين و مؤسسه نشر اسلامي، بی تا

۲۸-، تلخیص الشافي، تحقيق: سيد حسين بحر العلوم، قم، دار الكتب الاسلاميه، 1394 ق

۲۹- طوسی، خواجه نصیرالدین، تلخیص المحصل، بیروت، دارالاضواء، 1405 ق

۳۰- غزالی، ابو حامد، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت، نشر مکتة الهلال، چاپ اول، ۱۹۹۳ م

۳۱- قندوزی حنفی، ینایع المودة لذوی القربی، بیروت، بی تا

۳۲- قوشجی، ملا علی، شرح تجرید، قم، انتشارات بیدار، بی تا

۳۳- مرتضی، علم الهدی، الذخيرة فی علم الکلام، قم، مؤسسه نشر الاسلامي لجماعة مدرسين فی حوزه العلمية، ۱۴۱۱ ق

۳۴-، رسایل شریف مرتضی، تحقيق: سيد مهدي رجایی، قم، دار القرآن، ۱۴۰۵ ق

۳۵-، حق یقین، تهران، انتشارات رشیدی، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش

۳۶- مسلم بن الحجاج القشیری، ابواحسین، صحیح مسلم، بیروت، دار المعرفه، بی تا

۳۷- مظفر، محمد حسن، دلائل الصدق، بیروت، دار العلم للطباعه، چاپ دوم، 1396

۳۸- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، حدیقة الشیعة، مشهد، کتابفروشی جعفری، بی تا

۳۹- نسایی، ابو عبد الرحمان بن احمد بن شعیب، سنن نسایی، بیروت، بیت الفخر، ۱۳۸۶ ق

۴۰- نووی الجاوی، محمد بن عمر، شرح صحیح مسلم، مصر، دار الثقافة، ۱۴۱۸ ق

## ب: منابع فارسی

۱- اسدالله فیروزجایی، تبیین ختم نبوت در کلام جدید، رواق اندیشه، شماره 32



- ۲- تهرانی، سید محمد حسین، امام شناسی، تلخیص محمد دریابیکی، تهران، معاونت پژوهشی و آموزشی، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۵ ش
- ۳- حسینی تهرانی، محمد حسین، امام شناسی، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۲۲ ق
- ۴- سبحانی، جعفر، الهیات و معارف اسلامی، تنظیم: رضا استادی، مؤسسه امام صادق(ع)، 1372 ش
- ۵- نامه آیت الله سبحانی به دکتر سروش، قم، افق حوزه، شماره 48، 1384 ش
- ۶- سروش، عبد الکریم، فربه تر از ایدئولوژی، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، 1372
- ۷- مدارا و مدیریت، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۶ ش
- ۸- بسط تجربه نبوی، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۸ ش
- ۹- معنا و مبنای سکولاریزم، کیان، شماره 26، 1374 ش
- ۱۰- صراطهای مستقیم، کیان، شماره 36، 1377 ش
- ۱۱- متن پاسخ دوم آقای سروش به آقای بهمن پور، مائده سماویه، مؤسسه فرهنگی صراط
- ۱۳- صادقی، تهرانی محمد، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم، مؤلف، 1419 ق
- ۱۴- کتاب نقد، شماره ۳۸، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵ ش
- ۱۵- مطهری، شهید مرتضی، خاتمیت، تهران، انتشارات صدرا، چاپ پنجم، ۱۳۷۰ ش
- ۱۶- نبویان، سید محمود، حقیقت وحی و تجربه نبوی، رواق اندیشه شماره 1